

تبریز دموکراسی

صبح روز ۱۰ بهمن ۱۳۰۰، گروهی از افراد و افسران نیروی ژاندارم مستقر در شرفخانه پس از بازداشت تعدادی از افسران ارشد خود، به فرماندهی ماژور ابوالقاسم خان لاهوتی به سوی تبریز روانه شدند و پس از دو روز آنجا را بدون آن که با مقاومت چندانی روبرو شوند، به تصرف خود در آوردند. مخبر السلطنه هدایت والی وقت آذربایجان و برخی دیگر از اجزاء حکومتی تحت نظر قرار گرفتند. از میان نیروهای نظامی مستقر در شهز، اکثر ژاندارم‌ها به شورشیان پیوستند، تعدادی متفرق شده، گروه اندکی از قزاق‌ها نیز تحت فرماندهی اسماعیل خان سرتیپ، حاضر به تمکین نشده و در باغ شمال تبریز حالت دفاعی به خود گرفتند. آنچه نیروی ژاندارم را به طغیان واداشت، اعتراضی بود ضد «حکم تشکیل قشون متحدالشکل» (مصوب ۴ آذر ۱۳۰۰) که براساس آن عملاً تشکیلات ژاندارمری منحل و در چارچوب قزاقخانه ادغام می‌شد. شورشی‌ها در بیانیه‌ای اظهار داشتند که این «اقدامات» یعنی پیشروی به سمت تبریز و تصرف آن «... فقط و فقط به واسطه این است که اخیراً در مقابل این همه خدمات متین و لایتنزل می‌خواستند لباس‌های مطبوع ما را که یک شرافت تاریخی است برکنده و در عوض لباس‌های منحوس دژخیمان قزاق را که یادگار عهد تزاری است بپوشانند...»^۱

با این حال، با توجه به نوع نیروهای سیاسی‌ای که به محض ورود ژاندارم‌ها به تبریز گردشان جمع شدند و همچنین شعارهای آزادی خواهانه‌ای که مطرح شد، از همان مراحل نخست کار آشکار شد که شورش ژاندارمی شرفخانه به یک رشته خواسته‌های صنفی محدود و مقید نمانده است. در

گزارشی از رخداد‌های صبح آن روز آمده است: «... حیاط اداره ژاندارمری و اطراف آن تا مغازه‌های مجدالملک پر از تماشاچیان بود که با احساسات مختلف برای اطلاع از کته مسئله با همدیگر صحبت می‌کردند. چند نفر از آدم‌های خالوقربان هم که در شهر بودند، مسلح و به اداره ژاندارمری تردد می‌نمودند. یکی از ایشان بود که به آواز بلند فریاد زد: «زنده باد خون‌خیابانی» مردم این جمله را با نهایت شعف تلقی کرده و چند دقیقه متوالاً دست می‌زدند.»^۲

پس از چیرگی ژاندارم‌ها بر شهر ظاهراً نخستین نیروهایی که دور و بر آنها گرد آمدند کمونیست‌ها بودند. به گفته سلام الله جاوید که خود از فعالین این حرکت بود در آن ایام کمونیست‌های تبریز به سه جناح هواداران علی اصغر سرتیپ زاده، حسین بی چیز و حاج محمد ابراهیم شبستری تقسیم شده بودند. از این عده ظاهراً فقط سرتیپ زاده از قبل با برخی از سران شورشی ژاندارم در تماس بوده است.^۳ در آن مرحله نیز در بدو کار سرتیپ زاده و آقازاده و میرکاظم جدی که به «دیموکراتی» شهرت داشتند، طرف شور و مشورت قرار گرفته بودند. میرمهدی ماکویی نیز که تا چندی پیش از این تحولات جراید کارگر و بریدشمال را در خوی منتشر می‌کرد و ظاهراً همراه اردوی ژاندارم وارد تبریز شده بود، صبح همان روز، در تایید بیانیه‌ای که ژاندارم‌ها منتشر کرده بودند سخنانی ایراد کرد که با ابراز احساسات عمومی مواجه شد.^۴

عمر قیام لاهوتی با تمامی تحولات سریع و فشرده آن که بیشتر به همین نوع گردهم‌آیی‌ها گذشت به یک هفته نکشید و در ۱۹ بهمن ۱۳۰۰ در پی ورود یک ستون از نیروهای نظامی به تبریز در هم شکست. لاهوتی و تعدادی از اطرافیان‌ش به شوروی پناهنده شدند و شهر از نو تحت اقتدار نیروهای دولتی در آمد. تبریز در این دوره کوتاه شورش در عین حال که تمام نشانه‌های سنن انقلابی ده-دوازده سال اخیر را به خود دید-تشکیل و تسلیح واحدهای مجاهد، برپایی انواع گردهمایی‌های سیاسی و سخنرانی‌های انقلابی... - ولی تحول جدیدی را نیز تجربه کرد به کلی متفاوت از سنن انقلابی گذشته؛ مهار انقلاب و تطبیق آن با مقتضیات سیاسی زمان خود.

هنوز چند ساعتی از ورود لاهوتی و صاحب‌منصبان و افراد تحت امر او نگذشته بود که تعدادی از چهره‌های سیاسی تبریز که بخش عمده آن‌ها را شخصیت‌های برآمده از انقلاب مشروطه و دموکرات‌های برجای مانده از قیام خیابانی تشکیل می‌دادند، عملاً زمام امور را در دست گرفتند. این گروه که چهره‌های مبرزی چون حاج محمدعلی بادامچی، سیدالمحققین دیبا، حاج میرزا علی نقی گنجه‌ای و شخصیت‌هایی چون میرزا ابوالقاسم فیوضات، حاج اسماعیل آقا میرخیزی، میرزا محمدعلی تربیت، معتمدالتجار و میرزا محمدعلی صفوت را در میان داشتند، نه فقط در اداره امور روزمره شهر دخالت داشتند، که با استقرار در تلگرافخانه تبریز - تحت عنوان و امضای حاضرین در تلگرافخانه- باب مذاکرات را با تهران باز نگهداشته، بر آن شدند راه حل مسالمت‌آمیزی بر این ماجرا بیابند. در توصیف موفقیت این تدابیر، توضیح همان بس که

در ایام چیرگی ژاندارم‌ها به رغم وفور انواع فرق و جناح‌های مختلف و مخالف سیاسی در شهر و به ویژه حضور آن گروه از قوای قزاق در باغ شمال تبریز که حاضر به تمکین نبودند، هیچ‌گونه بی‌نظمی قابل ملاحظه‌ای در شهر رخ نداد. علاوه بر این تلاش‌های میانجی‌گرانه جاری، چه مساعی حاضرین در تلگرافخانه که باب مذاکره را با مرکز باز نگه داشته بودند و چه تلاش‌هایی که در خود تبریز برای رفع اختلاف میان ژاندارم‌ها و قزاق‌های مستقر در باغ شمال جریان داشت نیز اگرچه مالا به نتیجه مطلوب نرسید، ولی تا به آخر از حرکت نیز باز نماند. حتی هنگامی که در ۱۸ بهمن نیروهای اعزامی دولت به فرماندهی سرهنگ حبیب‌الله خان شیانی به حومه تبریز رسیدند و درگیری نظامی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، برای یک روز دیگر نیز تلاش‌های میانجی‌گرانه دموکرات‌ها ادامه یافت. ولی در نهایت ورق به نفع آن‌هایی برگشت که از بدو کار بر ضرورت سرکوب قهرآمیز شورش تاکید داشتند و مساعی جاری را فرصت مناسبی جهت آمادگی بیشتر تلقی می‌کردند. فرادای آن روز جنگ آغاز شد و در پی نبرد سنگینی که تا غروب ادامه یافت مقاومت ژاندارمری در هم شکست؛ بخش اصلی شورشی‌ها همراه با لاهوتی شهر را ترک کردند، مابقی نیز تسلیم شده یا به اطراف گریختند. با آن که تا شامگاه همان روز زد و خورد پایان یافت و شهر در تسلط کامل قوای دولتی قرار گرفته بود، ولی جنگ و جدلی که تا آن حد برای جلوگیری از بروز آن تلاش شده بود به شکلی دیگر یعنی به صورت یک رشته دستگیری‌های وسیع و گسترده و همچنین نهب و غارت بخش‌هایی از تبریز تا دو روز ادامه یافت.^۵



کودتای لاهوتی از آن روی مهم است که آن را می‌توان به عنوان آخرین حلقه از سلسله شورش‌های آزادی خواهانه‌ای تلقی کرد که حدود چهارده سال پیش از آن در سال ۱۳۲۶ هجری قمری با قیام مردم تبریز برای اعاده نظام مشروطه آغاز و در عرض مدت زمانی کوتاه، تا فتح تهران و سرنگونی محمدعلی شاه، در پاره‌ای از دیگر نقاط ایران چون اصفهان و گیلان سرمشق قرار گرفت. رشته حرکت‌هایی که با شروع جنگ اول جهانی از نو به صورت شورش‌هایی بر ضد چیرگی روس و انگلیس در صفحات جنوبی، مرکزی و غربی ایران به نقطه اوج خود رسید و در سال‌های بعد از جنگ نیز به صورت نهضت‌های جنگل در گیلان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان رو به خاموشی نهاد. دوره‌ای از تاریخ نهضت‌های آزادی خواهانه که بیش از چهارده سال قبل با قیام مشروطه خواهان در تبریز آغاز شد، با کودتای لاهوتی در همان تبریز به پایان آمد.

اگر نشانه‌های نهفته در فروپاشی نهضت‌های کوچک خان، خیابانی و پسیان به اندازه‌ای روشن نبود که سپری شدن دوره‌ای را تداعی کند، فروپاشی سریع شورش لاهوتی می‌بایست به اندازه کافی روشن بوده باشد؛ فروپاشی‌ای که به مراتب پیش از رویارویی نهایی ژاندارم‌ها و قزاق‌ها در ۱۹ بهمن ۱۳۰۰، از همان روزهای نخست خروج لاهوتی، با پدید آمدن یک طیف نیرومند سیاسی از نیروهای معتدل و میانه‌رو در تبریز صورت تحقق به خود گرفته بود. این به معنای آن نیست که بگویم نهضت لاهوتی از مسیر اصلی خود منحرف شد، در واقع این مسیر اصلی تحولات اجتماعی آن روزگار بود که با مسیر اصلی قیام لاهوتی همخوانی نداشت.

بعدها در ارزیابی این حرکت برخی از صاحب‌نظران، مانند یکی از صاحب‌منصبانی که در این کودتا شرکت داشت، گذشته از آن که انتخاب لاهوتی را به عنوان رهبر قیام اولین «خط» شورشی‌ها می‌دانست، با چشم فرو بستن بر کل وضع، حادثه‌ای چون اقدام خودسرانه بخشی از نیروهای قزاق را برای غارت تبریز، موجب پدید آمدن وضعیتی دانست که به سقوط نهضت منجر گردید^۶ و یا این نقد و نظر میرجعرفیپشه‌وری که حدود بیست و چند سال بعد و اندک زمانی پیش از آن که خود بختش را در این زمینه بیازماید، یکی از علل پا نگرفتن شورش را عدم همراهی مازور محمودخان پولادین دانست و اشتباه لاهوتی در یکسره نکردن کار مخبر السلطنه^۷؛ و یا کلی گویی‌هایی از قبیل این گفته عبدالمصمد کامبخش - نظامی کار حزب توده - که «... نبودن سازمان صحیح و آمادگی قبلی و دقیق موجب شد که قیام از همان روزهای نخستین در معرض شکست قرار گیرد»^۸.

حال آن که، نه پیش آمد اتفاقی چون خودسرانه بخشی از قزاق‌ها برای غارت تبریز، نه تساهل و مدارای لاهوتی در قبال مخبر السلطنه و نه فقدان «سازمان صحیح و آمادگی قبلی و دقیق» هیچ یک نمی‌توانست در سرنوشت این حرکت تغییری ایجاد کند. ایران آن زمان با پشت سر گذاشتن دوره‌ای طولانی از آشوب و نابسامانی، خواستار نظم و آرامش بود و چنان که نشان داده شد، آن هم به

هر قیمت، حتی به قیمت پذیرفتن استبداد رضاخانی.

در این میان نه فقط نیروهای بر جای مانده از نهضت شیخ محمدخیابانی، که هر یک در نوع خود چکیده و مظهر انقلاب مشروطه ایران محسوب می شدند، بلکه گروهی از نیروهای تندروتر تبریز، مانند سرتیپ زاده و همراهنش که به تمایلات انقلابی شهرت داشتند نیز، نهایت سعی و تلاش خود را به کار بردند که حرکت تند و انقلابی لاهوتی در چهارچوبی معقول و منطقی مهار شود. وضعیت کلی ایران، و بویژه آذربایجان راه دیگری بر نمی تافت.

در آن وضعیت، مسئله اصلی، مسئله شورش اسماعیل آقاشکاک، معروف به سمکو بود که با استفاده از هرج و مرج ناشی از فروپاشی اقتدار دولت مرکزی، بخش های وسیعی از آذربایجان را عرصه تاخت و تاز خود ساخته بود. هنگامی که شورش لاهوتی به وقوع پیوست چند ماهی بیش نبود که دولت با فراغت از پایان گرفتن شورش های گیلان و خراسان، توانسته بود نیرویی به آذربایجان اعزام دارد.

قیام لاهوتی به رغم حقانیت اصولی و ارزش های آزادی خواهانه مستتر در آن، تلاش های جاری در اعاده انتظام را به خطر افکند. این بود که حتی آن نیروهایی که به لحاظ مرام و مسلک و سوابق مبارزاتی نیز در آزادی خواهی آنها تردید نبود مصالح وطن را در اتخاذ روالی دیگر دیدند.

از سوی دیگر موضعی که تبریز در قبال کودتای لاهوتی اتخاذ کرد به اعلان نقطه پایانی بر یک دوره از فعالیت های آزادی خواهانه محدود نماند، بلکه از جنبه های جدیدی که این تلاش و تکاپو می بایست در وضعیت جدید کشور به خود می گرفت نیز نشان داشت. در واقع خط مشی سیاسیون تبریز در مهار شورش نه فقط مبین ارزیابی صحیح آنها از وضعیت وقت که نشان دهنده توانایی آنها در اقدام به موقع و اتخاذ سیاست عملی ای مبتنی بر این شناخت بود. آنچه عملکرد دموکرات های تبریز را در این دوره خاص - یعنی دوران کودتای لاهوتی - از ادوار پیش متمایز می سازد، هم ارزیابی صحیح آنان است از وضعیت آذربایجان در آن مقطع خاص، و هم اتخاذ به موقع و به هنگام یک رشته تدابیر عملی برای رویارویی با این وضعیت. سوسیال دموکراسی تبریز از دورانی که در بجهت قیام آذربایجان برضد استبداد محمدعلی شاهی، هم خود را از لحاظ سازمانی و آرمانی شکل می بخشید و هم بخشی از بار سازماندهی قیام را برعهده داشت، فاصله بسیار گرفته بود و همچنین از دوره ای که پس از چند سال قترت، با فروپاشی تزارسم از نو به صورت نیرویی تعیین کننده پا به عرصه تحولات ایران گذاشت اینک سوسیال دموکراسی تبریز - و اصولاً بسیاری از دیگر نیروهای سیاسی مشابه در سایر نقاط کشور - به رغم از دست دادن برخی از چهره های مبرز خود، از تجربه و تدبیری برخوردار بود به مراتب بیش از پیش و چنان که تجربه دوران کودتای لاهوتی نیز نشان داد، با توانایی کامل در بهره برداری از این تجربه.

به عبارت دیگر، تحولات تبریز در عین حال که از اهمیت تعیین کننده عواملی حکایت داشت

چون وجود یک خواست عمومی و گسترده برای اعاده هر چه سریع تر نظم و آرامش و عادی شدن مجدد وضعیت زندگی پس از یک دوره طولانی از آشوب و هرج و مرج، از لحاظ ارائه طریق برای تحقق چنین خواسته‌هایی نیز نکات مهمی در خود داشت؛ از جمله این نکته مهم که تحقق چنین خواسته‌ای منوط به پدید آمدن یک دست قاهر و توانا نبود. در خلال حوادث بهمن ۱۳۰۰ نیروهای سیاسی تبریز و در رأس آن دموکرات‌های آن سامان، مدت‌ها پیش از آن که «... فعالیت و سرعت اقدامات وزیر جنگ و سرباز رشید ایرانی [که] در مدت خیلی کم به آن خاتمه داده و مردم و زارع و کسبه آذربایجان را از بلای هرج و مرج نجات...» دهد^۹ خود زمینه مهار شورش لاهوتی را فراهم ساخته بودند و اگر نبود عزم و جزم قاطع رضاخان سردار سپه در ضرورت سرکوب قهرآمیز شورش لاهوتی^{۱۰} چه بسا این ماجرا - چنان که امید می‌رفت - در همان چند روز نخست تمام شده بود و کار به آن جنگ و جدل نهایی و نهب و غارت بخش‌هایی از شهر در پی چیرگی نیروهای دولتی نمی‌کشید. در خلال تحولات بعدی - چه روزهای بعد از سرکوب شورش که تمامی دموکرات‌ها باز داشت شدند و چه در مراحل بعد به طور کلی - به جای آن که برای حضور اجتماعی و سیاسی نیروهایی از این دست که در سخت‌ترین شرایط نیز کاردانی و کارآیی خود را نشان داده بودند، فضایی فراهم آید مساعد و مناسب، در چارچوب استبداد برآمده از دولت پهلوی، بسیاری از نیروهایی که به خوبی می‌توانستند در چارچوب یک نظام دموکراتیک، در کنار دیگر نیروهای سیاسی در پیشبرد آمال و اهداف ملی خود بکوشند، از صحنه روزگار محو و نابود شدند. «... همه آن‌ها را که برای اطفاء غوغا کوشش کرده و به توجّهات مخصوصه دولت منتظر بودند، بدون مدرک و بدون محاکمه به مجس کشیده، مصلحین را مسبب نام نهادند.»^{۱۱}

اشاره‌ای به سرنوشت دیگر دست‌انکاران ماجرا نیز مؤید همین نظر است. گذشته از شخص لاهوتی که به شوروی رفت و سرگذشتی دیگر پیدا کرد، هم از تورخ میرزا امین، یکی دیگر از ارکان کودتای تبریز می‌توان یاد کرد که پس از عفو به قوای شهربانی پیوست و تا پایان عمر در آن اداره خدمت کرد و هم از سلطان عبدالصمدخان همکار او در کودتا که چندی بعد در پاییز ۱۳۰۲ درگیر «توطئه» قوام السلطنه بر ضد رضاخان شد و از نو تحت تعقیب قرار گرفت؛ از علی اصغر سرتیپ زاده ریاست نظمیة تبریز در ایام لاهوتی می‌توان نام برد که در سال‌های بعد از شهریور در مقام یک رجل معتمد محلی در صحنه تحولات سیاسی کشور مقام ثابت و پابرجایی یافت و هم از سلام الله جاوید یکی از معاونان او در نظمیة که بعدها در آن سوی خط، در سلک همراهان فرقه دموکرات آذربایجان قرار گرفت. آنچه در این میان بین این سوبه‌های دور از هم گرایش‌های سیاسی، فضایی برای دوام و استمرار نیافت طیف نیروهای معتدل و مسئولی بود که روز و روزگاری دست بالا را در تبریز داشتند و چهره‌هایی چون حاج محمدعلی بادامچی، سیدالمحققین دیبا، اجلال‌الملک، حاج میرزا علی نقی گنجه‌ای و حاج اسمعیل آقا امیرخیزی... نماینده آن به شمار می‌آمدند؛ و حاصل

عینی و ملموس این تغییر و تحول آن که در پی حوادث شهریور ۱۳۲۰ برای مدت زمانی، صحنه تحولات سیاسی آذربایجان و در مقیاس گسترده تر، ایران را نیروهایی در دست گرفتند که اصولاً جز رویارویی های حاد نه راه دیگری را می شناختند و نه تجویز می کردند.

یادداشت ها

- ۱- اداره تلگرافی دولت علیه ایران، بدون تاریخ و شماره، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ۶۳-۲۰۵۶۱.
- ۲- روزنامه حقیقت، ۲۷ حمل ۱۳۰۱.
- ۳- دکتر سلام الله جاوید، ایران سوسیال دمکرات (عدالت) فرقه سی حقیقده خاطره لریم، تهران، ۱۳۵۹، ص ۶۵.
- ۴- حقیقت، ۲۷ حمل ۱۳۰۱.
- ۵- برای آگاهی بیشتر بنگرید به گزارش های روزنامه حقیقت، ۲۹ و ۳۰ حمل، ۳ ثور ۱۳۰۱.
- ۶- به نقل از حسین مکی تاریخ بیست ساله ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۲۱.
- ۷- سیدجعفرپیشه وری یادداشت های زندان بی جا، نشر پسیان، بی تا، صص ۹۹-۹۸.
- ۸- عبدالصمد کامبخش، شمه ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دموکراتیک درون آن، در مجموعه مقالات نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران، انتشارات حزب توده ایران، بی جا، ۱۹۷۲، ص ۲۰۸.
- ۹- روزنامه ایران، ۲۸ دلو ۱۳۰۰.
- ۱۰- براساس گزارش سرپرسی لورن وزیر مختار بریتانیا در تهران چنین به نظر می آید که رضاخان سردار سپه برخلاف کابینه مشیرالدوله که مایل بود این موضوع به مذاکره و مصالحه پایان یابد، از آغاز به سرکوب نظامی شورش تصمیم داشت. سرپرسی لورن به وزارت خارجه [بریتانیا] ۱۰ فوویه ۱۹۲۲، 34/6/1370/E 371/7802/Fo به نقل از

Stephanie Cronin, *The Army and the Creation of Pahlavi State in Iran*, I.B. Tauris, London, 1997, p.149.

۱۱- حقیقت، ۳ حمل ۱۳۰۱.

کشفکوار ۳